

شرق

روزنامه

زنان روستای رویین خراسان شمالی به رسم اجدادی و سابقه ۴۰ ساله خود به هنر نساجی سنتی مشغول هستند. / عکس: پیمان حمیدپور، آتا



گفت‌وگو

در گفت‌وگو با حسن رفیعی، نایب‌رئیس انجمن روان‌پزشکان مطرح شد:

اختلال روانی و بستری اجباری؛ مسئله این است!

سامان موحدی‌راد؛ لایحه حمایت از افراد دارای اختلال روانی پس از یک دوره مطالعاتی ۱۶ساله سرانجام در زمستان سال گذشته به مجلس رسید. لایحه‌ای که اگرچه سنگ بنای آن را چهره‌های متخصصی گذاشتند اما در ادامه با دخالت‌هایی که صورت گرفت، تبدیل به محل اختلافی در میان روان‌پزشکان و متخصصان سلامت روان شد. در گفت‌وگو با حسن رفیعی، نایب‌رئیس انجمن روان‌پزشکان سعی کردیم مهم‌ترین ایرادات موجود در این زمینه را بررسی کنیم.

❧ سابقه پرداختن به این مسئله در ایران و تبدیل آن به قانون چه بوده؟

در پرداختن به این موضوع مهم، ابتدا یادآوری کنم که من به عنوان شخص حقیقی و عضوی از خانواده روان‌پزشکی و سلامت روانی-اجتماعی صحبت و خواهم می‌کنم نظراتم را مواضع رسمی «انجمن علمی روان‌پزشکان ایران» محسوب نکنید. مواضع «انجمن» را هیئت‌مدیره انجمن پس از بحث و تبادل نظر و رأی‌گیری به تصویب می‌رسانند و از مجاری رسمی انجمن مثل کانال تلگرامی و پایگاه (سایت) اینترنتی و نشریات ما منتشر می‌شود. اما بعد؛ در دنیا Mental Health Act یا «قانون سلامت روان» سابقه‌ای طولانی دارد. اگرچه عنوان «قانون سلامت روان» کمی غلط‌انداز است چراکه در واقع این قانونی است برای بیان چارچوب‌ها و بایدها و نبایدهای بستری‌کردن اجباری افراد دچار اختلالات روان‌پزشکی که تنها در مواقع بسیار محدود و معینی باید اتفاق بیفتد. در کشور ما ضرورت وجود این قانون

مدت‌هاست که احساس شده و وزارت بهداشت در همین راستا از همکار خوش‌نام و پیش‌کسوت ما، جناب آقای دکتر نصر اسفهان‌ی در دانشگاه علوم پزشکی ایران خواست تا پیش‌نویس لایحه‌ای را تهیه کنند که به تصویب چنین قانونی در ایران بینجامد. کل فرایند از سال ۱۳۸۲ شروع شد و در نهایت در زمستان ۹۸ این لایحه از طرف دولت به مجلس ارائه شد. اما در این فرایند بسیار بسیار طولانی اتفاقاتی هم رخ داده است. از جمله اینکه افراد و گروه‌های دیگری هم نظراتشان را در پیش‌نویس لایحه وارد کردند که در نتیجه شکل نهایی این لایحه نه به نفع سلامت روانی – اجتماعی مردم است و نه مطلوب جامعه روان‌پزشکی.

❧ مهم‌ترین ایرادی که در لایحه فعلی وجود دارد، چیست؟

در این قانون تعریفی برای اختلال روانی ذکر شده که محل اختلاف است. در واقع هدف، تعریف و تعیین کسانی بوده که روان‌پزشک می‌تواند آنها را برخلاف میلشان یعنی به طور اجباری بستری کند. برای این کار از اختلال روانی شروع کردند. بعد اختلال‌های شدید را بیان کردند و بعد از آن دو اصطلاح «آشفته‌گی روانی» و «بحران روانی» را مخصوص این لایحه وضع و تعریف کردند.

خب به نظر می‌رسد همه‌چیز خوب و درست تعریف شده است اما همان متخصصانی هم که متن را نوشته‌اند، می‌دانند که الان بعد از این زمان طولانی

تعاریف در منابع علمی ما عوض شده و این در قانونی که ممکن است تصویب شود، لحاظ نشده است. در واقع در پیش‌نویس هم حتی منعکس نشده چه برسد به اینکه تبدیل به قانون شود.

با سرعتی بیش از سرعت تغییر قانون عوض می‌شوند. در این رشته تعاریف معتبر علمی هر هشت تا ۱۰ سال تغییر می‌کند و با تحقیقاتی که انجام می‌شود کامل‌تر می‌شوند. در واقع این وضعیت و درنظرنگرفتن تغییراتی که در تعاریف علمی پیش می‌آید، موجب می‌شود که همواره بین علم و قانون فاصله‌ای وجود داشته باشد. معمولا هر چند سال یک بار بر اساس جدیدترین پژوهش‌ها تعاریف ما تغییر می‌کند و این در حالی است که قانون به راحتی قابل تغییر نیست. چاره کار در این است که یک تعریف حداقلی در قانون لحاظ شود و طبق آن تعریف، تشخیص اختلال روان‌پزشکی به فرایندی مثل تشخیص روان‌پزشکان و متخصصان سلامت روان، آیین‌نامه‌ای در وزارت بهداشت و تمهیداتی از



عکس: نوبت‌گذار: غریب عینی

این قبیل، ارجاع داده شود؛ فرایندی که بتواند پایه‌های تحولات سریع علمی تغییر کند و همواره روزآمد باشد. در غیر این صورت کسانی که باید از این حمایت برخوردار باشند ممکن است از دایره شمول قانون خارج شوند یا برعکس.

❧ برای بهبود چه مواردی باید به این تعریف اضافه شود؟

به نظر نمی‌رسد که تا طبقه‌بندی‌های علمی تغییر می‌کند، قانون هم بتواند تغییر کند. همین الان تدوین این لایحه ۱۶ سال طول کشیده و معلوم هم نیست تا تصویب آن چند سال دیگر طول بکشد. به نظرم راه‌حل این است که قانون بر اساس نظرات متخصصان یک طبقه‌بندی را معتبر بشناسد و لایحه را بر این طبقه‌بندی مبتنی کند. مثلا در آمریکا و بسیاری از کشورهای پیشرفته، این کار به انجمن‌های روان‌پزشکی سپرده شده و حتی انجمن‌های روان‌شناسی و مشاوره و مددکاری اجتماعی و کاردرمانی و خلاصه هر رشته دیگری که به اختلالات روانی مرتبط می‌شود، عموما طبقه‌بندی انجمن‌های روان‌پزشکی را می‌پذیرند. بعد انجمن روان‌پزشکان می‌تواند این طبقه‌بندی را بر اساس پیشرفت‌های علم روان‌پزشکی تغییر دهد. در دیگر این است که فرایند تشخیص را به متخصص‌ها واگذار می‌کنند و می‌گویند که کسی اختلال شدید روانی دارد و می‌توان او را برخلاف میلش بستری کرد که یک یا چند روان‌پزشک یا متخصص سلامت روان این وضع را در او تشخیص

داده باشند. بدیهی است که آن متخصص هم باید از تشخیص خودش در جامعه علمی دفاع کند و برای این کار هم روال‌هایی تعریف می‌شود.

❧ این تغییرات نامطلوب را چه کسانی وارد کردند؟

تا جایی که می‌دانم لایحه به دو کمیسیون اجتماعی و قضائی هیئت دولت سپرده شد. دبیر کمیسیون اجتماعی که آن زمان جناب آقای دکتر اشترین بودند، کارگروهی مرکب از شمار زیادی متخصصان سلامت روانی-اجتماعی و نیز دستگاه‌هایی مثل سازمان بهزیستی کشور و وزارت بهداشت و برخی انجمن‌ها تشکیل دادند و طی فکر کنم ۱۶ جلسه بحث شد. کمیسیون قضائی خبر ندارم چه کرد. در هر حال این همه نظرات متنوع برخلاف تصور به محصول شسته‌رفته‌ای منتهی نشد. یکی از علل این وضع این است که برخی شرکت‌کنندگان عمدتا غیروروان‌پزشک، تحت تأثیر اسم لایحه که آن زمان هنوز «قانون سلامت روان» بود، انتظاراتی بسیار فراتر از موضوع «بستری اجباری گروهی محدود از افراد دچار اختلالات روان‌پزشکی» از این لایحه داشتند. متأسفانه این مشکل هنوز هم وجود دارد و بر همین اساس است که مثلا برای بررسی لایحه مسئول محترم مراکز مشاوره سازمان بهزیستی کشور به کارگروه طرح‌ها و لوایح کمیسیون بهداشت مجلس دعوت می‌شود. در حالی که مراجعان مراکز مشاوره نوعا رطبی به «بستری اجباری» پیدا نمی‌کنند.

❧ ممکن است این قانون موجب سوءاستفاده در بستری‌کردن کسانی شود که نباید بستری شوند؟

بله، این مشکل شناخته‌شده‌ای در روان‌پزشکی است که به آن «سوءاستفاده از روان‌پزشکی» یا «روان‌پزشکی مجازاتگر یا کفیری» می‌گویند. از شوروی روزگار استالین تا آمریکای «پرواز بر فراز آشیانه فاخته» سابقه داشته که برخی ناراضیان سیاسی را به غلط و برای مجازات، بیمار روان‌پزشکی قلمداد و بستری کرده‌اند. به همین دلیل جامعه بشری به این مسئله حساس بوده و با آن برخورد کرده است. البته ذکر این نکراتی به این معنی نیست که طراحان لایحه یا کسانی که بعدها دخالت کردند چنین نظری داشتند اما به نظرم سهوا این اتفاق افتاده که این لایحه امکان چنین سوءاستفاده‌هایی را فراهم می‌کند. یعنی در حال حاضر بر اساس تعریف «بحران روانی» در همان ماده ۱ که به تعاریف اختصاص دارد، می‌توان شخصی را بدون داشتن هرگونه اختلال روان‌پزشکی به طور اجباری بستری کرد. روشن‌تر بگویم: طبق مندرجات لایحه می‌توان کسی را که در «وضعیت» بحران روانی باشد، بستری کرد، در حالی که بحران روانی نوعی اختلال یا اختلال شدید تعریف نشده است. دستور بستری را هم افرادی غیر از روان‌پزشکان و متخصصان سلامت روان می‌توانند بدهند.

به نظر می‌رسد اگر این لایحه با این شکل تصویب شود، می‌تواند روان‌پزشکان و متخصصان سلامت روان و البته کل کشور را در معرض اعتراض نهادهای حقوق بشری قرار دهد.

«به آشنا توی ...^{*} سراغ نداری کارمونو را بنده‌ها؟» «به پارتی توی ...^{*} نداری، برم پیشش تحویلمون بگیرن؟»

شبیهِ این جمله‌ها را چند بار شنیده یا گفته‌اید؟ آبی می‌دانید معنی جمله‌های بالا چیست؟ یعنی تا آشنا سراغ نداشته باشی کارت راه نمی‌افتد یا به راحتی انجام نمی‌شود و می‌افتی توی دست‌انداز؟ آیا یک آشنا در یک اداره یا سازمانی که کارمان به آنجا افتاده به ما اطمینان خاطر می‌دهد؟

یعنی اگر کسی را در ادارهای که کارمان به آنجا افتاده نداشته باشیم، روزگاران سیاه می‌شود؟ یعنی اگر کسی یا جایی که به خدماتش نیاز داریم ناآشنا باشد، نگرینم که کارمان به‌درستی انجام نشود؟ یعنی کارها را درست انجام نمی‌دهند؟

یعنی خیلی‌ها را غریبه می‌دانیم و فقط برای دوست و آشنا کار انجام می‌دهیم؟

یعنی از روش‌های برقراری ارتباط مؤثر بی‌بهره هستیم؟

یعنی آن‌قدر کلک خورده‌ایم و سرمان تا جا داشته کلاه‌های گشادگشاد گذاشته‌اند که حسابی مارگزیده شده از ریسمان سیاه‌وسفید می‌ترسیم؟ هیچ‌وقت شده در صف نانوایی ایستاده باشید و یکی بیاید بدون صف نان‌های سفارشی‌اش را که به سبخ آویزان است، تقدیمش کرده و با کلی خواب‌دهیم.

بدرقه‌اش کنند و در صف ایستادگان حاج‌وواج را به هیچ‌شان هم نگیرند؟ اگر خودمان روزی در جای شاطر باسیتیم و آشنایی با تقاضایی پیش‌مان بیاید، چه می‌کنیم؟ جالب توجه این است که همه‌مان وقتی پیاده از عرض خیابان رد می‌شویم (ان‌شاءالله) از روی خط‌کشی عبایر پیاده) به سمت موتوروی‌های گریزپا که مانند کابوهای غرب وحشی که در بی هدایت گواهی گله‌شان هستند و ملاحظه هیچ‌کس و هیچ‌چیزی را نمی‌کنند و افسارکسیخته می‌تازند، الفاظ

دولت همه جا را تعطیل کرده و مقررات سختگیرانه‌ای به اجرا گذاشته است تا از سرعت کشتار عمومی کرونا، قدری بکاهد. اما انکار طرف حساب این محدودیت‌ها، مردم ایران نیستند. عده‌ای کار خود را می‌کنند و اصلا گوششان بدهکار این حرف‌ها نیست. جاده‌های شلوغ و سفرهای تفریحی، با وجود جرث‌م سنگین، نشانه‌های یک پدیده اجتماعی در ارتباط دولت – ملت است. شاید اعتماد عمومی خدشه‌دار شده و اعتبار دولت زیر سؤال رفته. برخی معتقدند مردم دانسته و آگاهانه با دولت لج کرده‌اند. هر آنچه دولت می‌گوید، عکس آن را عمل می‌کنند تا بی‌اعتمادی خود را نشان دهند و این مربوط به مسئله کرونا نیست و چندقوتی است جریان دارد. برای مثال، دولت چندسالی است به درستی دنبال تشویق فرزندانوری است تا جامعه دچار پیرسالی زودرس نشود، اما نمودارهای آماری سال به سال، عکس این خواسته را نمایان می‌کند. در خیلی از زمینه‌ها، این لجاجتی دیده شده است.

عده‌ای چنین استدلال می‌کنند که شاید مردم، دولت را نماینده راستین خود نمی‌دانند و با برخی رفتارها سعی می‌کنند این مسئله را گوشزد کنند. درست است که مردم ایران در انتخابات آزاد، رئیس دولت را انتخاب می‌کنند، ولی واقعیت این است که بعضا آرای مردم سلبی است، یعنی نه اینکه حسن روحانی را گزینه خود می‌دانند و به او رأی می‌دهند، بلکه غالبا برای رأی‌نیاوردن رقیبش، در انتخابات مشارکت می‌کنند. اما اگر دلیل بی‌اعتمادی عمومی، مسئله انتخابات آزاد است، لابد باید در کشورهایی که تاکنون رنگ صندوق رأی را ندیده‌اند، اعتبار مسئولان زیر صفر باشد، در حالی که چنین نیست. پس باید مسئله سرمایه اعتماد در ایران، دلیل بهتری داشته باشد.

در مسئله حکمرانی، کارآمدی و پاسخ‌گویی اهمیت

صاف و ساده

چاره درد بی‌اعتمادی

دارد. انتظار مردم از مجموعه حکمرانی، آن است که کارشان را راه بیندازد، نیازشان را برطرف کند و کارآمد باشد و در صورت ناکارآمدی، در قبال عملکرد خود پاسخ دهد. چنین شرایطی دولت را واجد اعتبار می‌کند و اعتماد عمومی ایجاد می‌شود. ما کشورهایی داریم که نظام مردم‌سالار ندارند و قبیله‌ای و خانوادگی حکومت می‌کنند، اما دولتمردانی کارآمد دارند. مردمشان بهبود مستمر اوضاع را می‌بینند و به درستی عملکرد آنان اعتماد دارند. مسئولان، حرفی اگر می‌زنند، عمل می‌کنند و نتیجه عملکردشان در توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورشان مشهود است.

اعتبار مقوله‌ای است که تدریجی‌الحصول است؛ کم کم حاصل می‌شود و طول می‌کشد تا دولتمرد نزد حکومت‌شوندگان، صاحب اعتبار باشد. اما زوال اعتبار، زود اتفاق می‌افتد. حاصل سال‌ها اعتبار، می‌تواند به طرفه‌العینی دود شود و از بین برود. اعتماد عمومی، سرمایه بزرگی است که هر حاکمیتی به جد و جهد تلاش می‌کند آن را نگه دارد و بر مراتب آن بیفزاید. کاهش اعتماد عمومی در جامعه، تبعات ناگواری دارد؛ زوال تقید به اصول اخلاقی، افزایش مزمن رشوه و فساد اداری، نافرمانی مدنی، تلاش در جهت ندان مالیات، رشد بی‌عدالتی اجتماعی و خویشاوندسالاری، بخشی از تبعات آن است که هر کدام جامعه ایران را با تهدید مواجه می‌کند. در چند دهه اخیر، سعی شده بی‌اعتمادی عمومی، به عملکرد دولت‌های مستقر ربط داده شود تا مابقی بخش‌ها، کمتر آسیب ببیند، اما این روش هم دیگر جواب نمی‌دهد، چراکه مردم می‌بینند دولت‌ها برای برآوردن خواسته‌های مردم، اختیارات کمی دارند. برای مجموعه حکمرانی، وجود بی‌اعتمادی فزاینده در روابط دولت – ملت، دردآور است، یک انقلاب مردمی که آرمانش رساندن انسان به مقام معنوی و رشد حقیقی بوده، وقتی شاخص‌ها را خلاف انتظار می‌بیند و پسرفت مشاهده می‌کند، باید به فکر علاج باشد. چاره کار برای کسب اعتبار نزد ملت و ترمیم بی‌اعتمادی عمومی، صداقت و پذیرش خطاها و تلاش برای اصلاح ناکارآمدی‌هاست.

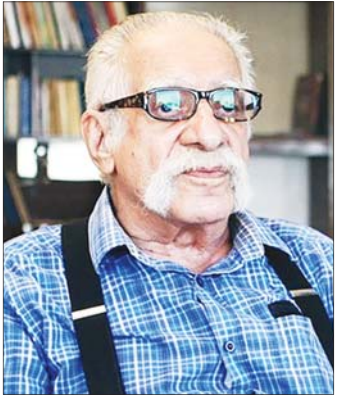
دغدغه‌های طبیبانه

کرونا به خط عیلامی



● هر بار که می‌خواهم این یادداشت‌ها را بنویسم، با انبوهی از موضوعات روبرو می‌شوم که همه از اهمیت بالایی برخوردار هستند؛ اما هر هفته فقط می‌توانم درباره یکی از آنها بنویسم. همیشه با خودم می‌گویم که هفته‌های بعد موارد دیگر را هم بیان خواهم کرد، اما هفته بعد خود باز با انبوهی از موضوعات جدید همراه است که عملا سبب می‌شود آن موضوعات قبلی از یادم برود.

بعضی از موضوعات دیگر تکراری شده‌اند. اینکه مردم ما خودشان به استقبال مرگ می‌روند و بعد گریه و ناله می‌کنند که چرا مردیم، دیگر برای همه عادی شده است. وقتی که دولت برای مهار این پاندمی به‌شدت کشنده اعلام می‌کند که دو هفته همه‌چیز تعطیل و همه در قرنطینه باشند و مردم هم به‌سرعت قبل از اعلام قرنطینه راهی شمال می‌شوند تا با بی‌مسئولیتی تمام مرگ را به کام سایر هم‌وطنان خود بریزند، دیگر جای گفتن ندارد. هرچه بگویم به اصطلاح تف سربالاست و فقط تکرار دوباره و دوباره انحطاط فرهنگی و اخلاقی‌ای است که سال‌هاست دامن جامعه ما را فرا گرفته؛ اما در کنار این همه موضوعات بد و مشمئزکننده می‌توان اخبار خوبی هم شنید. خبرهایی که نعتها انسان را خوشحال می‌کند بلکه نوید ادامه زندگی فردی است که یک ثانیه از عمرش به تمام زندگی مردمانی این‌گونه بی‌مسئولیت می‌ارزد. ترخیص استاد عبدالمجید ارفعی



از بیمارستان، نمونه‌ای از همین موارد بسیار مهم است. چندی‌پیش در خبرگزاری‌ها آمد که استاد ارفعی به‌دلیل ابتلا به کرونا در بیمارستان مسیح اندلسری بستری شده و به‌دلیل وخامت حالشان به آی‌سی‌یو منتقل شده‌اند. با توجه به کوهل‌ت سن نگرانی زیادی در تمام ایران‌دوستان به‌وجود آمد.

استاد دکتر عبدالمجید ارفعی متولد ۱۳۱۸ بندرعباس است. او را که پیام‌رسان ایران باستان می‌دانند، جزء معدود افرادی در جهان است که توانایی خواندن خط عیلامی را داشته و عمر خود را به ترجمه انبوه گل‌نوشته‌های عیلامی گذرانده است. او به زبان‌های باستانی متعددی مسلط بوده و اولین کسی است که استوانه و منشور کوروش بزرگ را از زبان بابلی نو به فارسی ترجمه کرده است. همچنین الواح تخت جمشید نیز به همت استاد ارفعی ترجمه شده و به چاپ رسیده است. وی در کنار این فعالیت‌های علمی، نقش بسیار مهمی در بازگرداندن کتیبه‌های هخامنشی که در دانشگاه شیکاگو به امانت گذاشته شده بود، ایفا کرد. او تنها شاهد در دادگاهی بود که می‌خواست این کتیبه‌ها را به نفع دو خانواده یهودی مصادره کند، اما او با سطح دانش وسیع و جایگاه رفیعی که در مجامع بین‌المللی داشت، توانست تقطی این کتیبه‌ها به مردم ایران را ثابت کند و آنها را به ایران بازگرداند. او فروتنانه برای حفظ و شناساندن فرهنگ ایرانی بسیار کوشیده و عمر خود را در لایه‌لای این کتیبه‌ها و خطوطی که هر یک پیامی از پیشینیانمان ناقص و ناخوانده سپری کرده است. او نماد زنده‌ای است از داشته‌های ما؛ داشته‌هایی که اگر کسانی چون استاد ارفعی نبودند، در این وانقسنای زمانه و بی‌مهری به میراث کهن به‌سرعت از بین می‌رفت و اکنون این انسان بزرگ و اندیشمند توانست از ابتلائی سهمگین به بیماری کووید ۱۹ بگریزد و یابد و به خانه خود بازگردد. امیدواریم هرچه زودتر دوران نقاهت خود را نیز سپری کرده و به بازخوانی سنگ‌نبشته‌های باستانی بازگردد. هنوز بسیاری از صداهای ناخوانده در ایران باستان وجود دارد که منتظر کسانی مانند استاد ارفعی هستند تا رمزگشایی و بازخوانی شوند. اینکه بتوانیم آنچه را چند هزار سال پیش نبشته شده و به فراموشی سپرده شده است، دوباره زنده کنیم و به گوش جهانیان برسانیم، بسیار شگفت‌انگیز است. اینکه در دالان‌های تودرتوی تاریخی گمشده قدم بزنیم و آرام‌آرام و با وسواسی ستودنی تکه‌تکه نبشته‌های ناقص و ناخوانده را کنار هم بگذاریم، کاری است که از عهده کمتر کسی برمی‌آید. این است که استاد ارفعی را پیام‌آور ایران باستان می‌دانند. امیدوارم همیشه سالم و سرزنده بماند و به پیام‌آوری از دل تاریخ تاریخ ایران ادامه دهد. ایدون باد.